



اشعارہ در بلاغت اسلامے

محمد ہمد
مقبی زادہ



استعاره در بلاغت اسلامی



محمد مهدی مقیمی زاده



انتشارات طهورا

سرشناسه	: مقیمی‌زاده، محمدمهدی، ۱۳۶۰
عنوان و نام پدیدآور	: استعاره در بلاغت اسلامی / محمدمهدی مقیمی‌زاده
مشخصات نشر	: تهران، انتشارات طهورا، ۱۳۹۴
مشخصات ظاهری	: ۱۲۶ ص
شابک	ISBN: 978 - 600 - 7733 - 03 - 5
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبای مختصر
یادداشت	: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: http://opac.nlai.ir قابل
	: دسترسی است
شماره کتاب‌شناسی ملی	: ۳۸۰۶۲۷۵



انتشارات طهورا

استعاره در بلاغت اسلامی

به کوشش: محمدمهدی مقیمی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، چاپ: طاهر

أمور رایانه‌ای: سهمیه اسدزاده

شابک: ۵-۰۳-۷۷۳۳-۶۰۰-۹۷۸

بها: ۸۰۰۰۰ ریال

فهرست

صفحه	عنوان
۷	مقدمه
۱۱	استعاره در آثار پیشگامان بلاغت اسلامی
۲۷	استعاره و اعجاز: نگاهی به استعاره در آثار متکلمان قرن چهارم
۳۲	استعاره در راه کمال: نگاهی به استعاره آثار ادیبان قرن چهارم
۴۱	استعاره در عصر زرین بلاغت اسلامی
۶۶	استعاره در عصر بلاغت مدرسی
۸۲	نگاهی به استعاره در سایر آثار بلاغی
۹۲	نگاهی به استعاره در آثار بلاغی فارسی‌زبان
۱۰۲	تحلیل و نتیجه‌گیری
۱۲۱	کتاب‌نامه

مقدمه

از آنجا که در این کتاب به بررسی سیر استعاره در بلاغت اسلامی خواهیم پرداخت، بهتر است بحث را با توضیحی در باب «بلاغت اسلامی» بکشاییم. فارغ از معانی لغوی که برای بلاغت برشمرده‌اند و در آغاز اغلب کتاب‌های بلاغی آمده است، منظور ما از بلاغت در اینجا بی‌شک معنای اصطلاحی آن است: مجموعه‌ی داوری‌ها و مطالعاتی که در باب شیوه‌ی بیان و سنجش زیبایی و رسایی سخن انجام می‌شود. عمدتاً سرآغاز مطالعات جدی در این زمینه را کتاب *فنّ خطابه* یا *ریطوریکا* از ارسطو دانسته‌اند.

پرسشی که ممکن است در ذهن برخی از مخاطبان فرهیخته این کتاب ایجاد شود، آن است که افزودن صفت «اسلامی» به واژه بلاغت به چه معناست و آیا تغییری در ماهیت آن ایجاد می‌کند؟ در پاسخ باید گفت که البته بسیاری از نامگذاری‌ها لزوماً ناظر به کیفیت ذاتی یک پدیده یا ماهیت آن نیست. مثلاً بسیاری از مکاتب و دوره‌های ادبی و فلسفی نام یک حوزه جغرافیایی را بر خود گرفته‌اند تا از این طریق از سایر جریان‌ها و دوره‌ها متمایز شوند. در مورد بلاغت

اسلامی باید گفت که ما این عنوان را بر یک جریان یا سنت بلاغی نهاده‌ایم که بلاغت‌دانان مسلمان ایرانی و عرب در طول چند قرن از تاریخ تمدن اسلامی به آن شکل بخشیده‌اند و چنانچه می‌دانیم قرآن مجید، کتاب آسمانی مسلمانان، نقشی محوری و انکارناپذیر در شکل‌گیری و رشد این سنت بلاغی ایفاء کرده است. در بسیاری از پژوهش‌های معاصر عربی در حوزه بلاغت، از ترکیب «بلاغت عربی» برای اشاره به این سنت استفاده شده است؛ به نظر نگارنده عنوان بلاغت اسلامی مناسب‌تر است؛ چرا که نشانگر آن جغرافیای فرهنگی و تمدنی است که این سنت بلاغی در دل آن شکل گرفته و رشد کرده است.

اما این سنت بلاغی از چه زمانی در میان مسلمانان شکل گرفت و ریشه‌های آن چه بود؟ اگر نگارش آثار بلاغی مستقل را مبنا قرار دهیم، قرن سوم هجری را باید مبدأ تاریخ بلاغت اسلامی دانست. اما واقعیت آن است که این سنت کتبی، در ادامه سنت شفاهی دیرپایی شکل گرفته است که از مدتها پیش، و حتی قبل از ظهور اسلام، در میان اعراب و البته سایر اقوام همجوار آنها وجود داشت. منظور از این سنت شفاهی همان مباحثاتی است که در محافل شعرخوانی، در میان شاعران و مخاطبان شعرشناس و منتقدشان درمی‌گرفت (نک: ضیف، ۱۳۶۲: ۲۱). در خلال همین مباحثات بود که به تدریج مفاهیم اولیه بلاغت در ذهن شاعران و ادیبان شکل گرفت و بلاغت و

نقد در هیأت احکامی نانوشته و نامدوّن پدیدار شد (عدنان، ۱۳۷۶: ۲۴).

پس از ظهور اسلام، ضمن آنکه همچنان محافل شعرخوانی و نقد شعر برقرار بود، زبان قرآن به منزله معجزه‌ای کلامی و پدیده‌ای مقدس، خاص و اعجاب‌آور مورد توجه و بررسی قرار گرفت. در این میان تلاش‌های متکلمان مسلمان برای تبیین اعجاز قرآن خود گامی مهم در شکل‌گیری بلاغت اسلامی بود (عتیق، بی‌تا: ۲۳). از سوی دیگر با ترجمه آثار یونانی به عربی (از جمله ترجمه فنّ خطابه ارسطو در قرن سوم)، مسلمانان با بلاغت یونان آشنا شدند و این آشنایی چهارچوب مشخصی به آموزه‌های پراکنده آنان بخشید. افزون بر این‌ها، چنانچه جاحظ (۱۹۶۸: ج ۱، ۶۴) نیز در *البیان و التّبیین* خود اشاره کرده، وجود سنت‌های بلاغی دیرپا در ایران و هند و تأثیرگذاری آنها بر بلاغت اسلامی نیز امری غیر قابل انکار است؛ هرچند که ظاهراً این سنت‌ها بیشتر شفاهی بوده‌اند و نشانه‌های کمی از آنها برجای مانده است. به تعبیر طه حسین (۱۹۷۱: ج ۲، ۴۸۵)، بلاغت اسلامی جریانی است که در دل «انسجام میان روح عربی، روح پارسی و روح یونانی» شکل کامل خود را یافته است.

بلاغت اسلامی در فاصله میان قرن سوم تا هشتم هجری، رشد فوق‌العاده‌ای داشت. کتاب‌های زیادی در این حوزه نوشته شد و علمی تحت عنوان علم بلاغت شکل گرفت که خود شامل شاخه‌ها و مباحث مختلف می‌شد. یکی از مباحث اصلی در بلاغت اسلامی،

بحث استعاره است که از همان آغاز مورد توجه بلاغتمدانان قرار گرفت. در طول تاریخ بلاغت، تعاریف متعددی از استعاره صورت گرفته و انواع فراوانی را برای آن برشمرده‌اند؛ تا حدی که به گفته یکی از بزرگان ممکن است موجب آشفتگی و پریشانی پژوهشگر شود (نک: شفیعی کدکنی، ۱۳۵۰: ۱۰۷). در این پژوهش تلاش شده که سیر مفهوم استعاره در بلاغت اسلامی، بر اساس آثار مهم این حوزه، ترسیم گردد. به این منظور آثار شاخص هر دوره انتخاب و بررسی شده‌اند و از آثاری که به نظر حقیر اهمیت کمتری داشتند و در واقع حرف تازه‌ای در آنها دیده نمی‌شد، چشم‌پوشی شده است.

در پایان بایستی به این نکته اشاره کنم که کتاب حاضر برگرفته از یک بخش رساله دکتری این جانب است؛ فلذا بر خود فرض می‌دانم که از استاد راهنمای فاضل خود، جناب آقای دکتر تقی پورنامداریان، که در طول کل دوران تحصیل مرهون راهنمایی‌های ایشان بوده‌ام، کمال تشکر را داشته باشم. همچنین از استادان مشاور خود، جناب آقای دکتر رادفر و سرکار خانم دکتر افراشی، نیز در اینجا یاد می‌کنم و در پایان از جناب آقای دکتر محمدجعفر محمدزاده، مدیر محترم انتشارات طهورا، که زحمت چاپ کتاب را پذیرفتند، سپاس فراوان دارم و آرزو می‌کنم که همواره در مسیر علم‌پروری و ادب‌دوستی کامیاب و پیروز باشند.

محمد مهدی مقیمی‌زاده

اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۴ خورشیدی

۱. استعاره در آثار پیشگامان بلاغت اسلامی

طلیعه بلاغت اسلامی را باید در دل مطالب پراکنده‌ای جست که در آثار برخی متکلمان، شاعران و شعردوستان به چشم می‌خورد. در این آثار اصطلاحاتی همچون مجاز و استعاره به آن معنایی که ما امروز می‌شناسیم، به کار نرفته‌اند. به طور مثال در کتاب *مجاز القرآن* اثر ابو عبیده (متوفی ۲۱۰ق) که در اواخر قرن دوم هجری نوشته شده و کتابی پیشرو و تأثیرگذار است (ادونیس، ۱۳۷۶: ۱۵۶)، واژه «مجاز» به طور کلی غالباً در معنای مفهوم ضمنی یا تفسیر به کار رفته است. مثلاً در شرح واژه «الرحمن» آمده که «مجاز آن صاحب رحمت است» و یا در تفسیر «اساطیر الاولین» آمده که «مجازش ترهات (سخن بیهوده) است» (ابو عبیده، ۱۹۵۴: ج ۱، ۲۱؛ ۱۸۹). ابو عبیده همچنین در مقدمه این کتاب به صراحت بیان کرده که مواردی چون حذف به قرینه، چندمعنایی یا ایهام، تکرار به قصد تأکید، ایجاز، تقدیم و تأخیر کلمات، انتساب صفات انسانی به غیر انسان و موارد مختلف دیگر، جملگی از مقوله مجاز به شمار می‌روند (نک: همان: ۸-۱۳).

چنانچه می‌بینیم در این کتاب مجاز معنای بسیار گسترده‌ای دارد. هم مواردی که ما آن‌ها را متعلق به حوزه استعاره می‌دانیم و هم سایر موارد پرشماری که بعدها نام دیگری به خود می‌گیرند، در قالب مجاز معرفی شده‌اند. در برخی آثار دیگر از جمله *الکامل فی اللغة و الادب* تألیف مبرد (متوفی ۲۸۶ق) نیز مجاز دقیقاً به همین معنا به کار رفته است (نک: مبرد، ۲۰۰۸: ج ۲، ۳۷۳).

چنانچه در ادامه بحث خواهیم دید، به تدریج اصطلاحات بلاغی مفهومی روشن‌تر و تشخصی بیشتر می‌یابند و از یکدیگر متمایز می‌شوند. در میان پیشگامان بلاغت اسلامی، می‌باید از چند نفر نام برد که نقش بیشتری در تبیین مفهوم استعاره و سایر مباحث بلاغی داشته‌اند و به طور کلی در تداوم مطالعات این حوزه مؤثر بوده‌اند.

۱-۱. جاحظ

از اولین کسانی که در آثار خود به مباحث بلاغی و بیانی همچون مجاز و استعاره توجه کرد، ابوعثمان عمرو ابن بحر معروف به جاحظ (متوفی ۲۵۵ق) است. جاحظ، ادیب، لغت‌شناس و متکلم معتزلی است که در حوزه‌های مختلفی به تألیف و اظهار نظر پرداخته. یکی از آثار او که ارتباط بیشتری با موضوع بحث ما دارد، *البيان و التبيين* است. در این کتاب چهارجلدی جاحظ به شیوه‌های بیان مطلب و محاسن و معایب آن اشاره کرده است. بیشتر حجم این کتاب به نقل خطبه‌ها، اقوال و اشعار معروف ادبیات عرب اختصاص دارد که جاحظ

آن‌ها را به عنوان الگوی سخن‌پردازی ذکر کرده و در لابه‌لای آن‌ها تحلیل‌ها و نقدهای خود را نیز آورده است. بنابراین مباحث بلاغی به صورت نکاتی پراکنده در طول کتاب بیان شده‌اند و نظم و ترتیبی که در کتب بلاغی بعدی وجود دارد، در این کتاب دیده نمی‌شود. لذا استعاره نیز به عنوان مبحثی جداگانه مورد توجه نبوده است.

در بخشی از این کتاب، جاحظ پس از بحث درباره تشبیه و کارکردهای آن، در توضیح و یا در واقع تحلیل بلاغی بیتی که در آن از «باران» با تعبیر «گریستن ابر» یاد شده، کلمه استعاره را به کار برده است. او در توضیح این عبارت می‌گوید که این «بر طریق استعاره است و [آن] نامیدن چیزی به نام دیگری است در صورتی که جانشین آن شده باشد» (جاحظ، ۱۹۶۸: ج ۱، ۱۰۷). این جمله را می‌توان تعریفی از استعاره دانست و شاید اولین تعریف آن در تاریخ بلاغت اسلامی باشد.

چنانچه می‌بینیم این تعریف، تعریفی ساده و کلی است که می‌تواند انواع مجاز را هم در بر گیرد. با بررسی بیشتر آثار جاحظ می‌توان به این نتیجه رسید که وی، دست‌کم در برخی موارد، عملاً به مرز مشخصی میان مجاز و استعاره قائل نبوده است (نک: زغلول، ۱۳۸۸: ۱۱۰). از جمله در کتاب *دیگرش الحيوان* تعبیر «یا کلون اموال الیتامی»^۱ از قرآن را مصداق مجاز دانسته است (به نقل از: ضیف،

۱۳۸۳: ۷۳)؛ حال آنکه از نظر ما شاید تفاوتی میان این مورد و موردی که از آن به عنوان استعاره یاد شد، وجود نداشته باشد. به هر روی از آنچه گفته شد می‌توان نتیجه گرفت که اولاً محدوده مجاز و استعاره در آن دوره که سرآغاز کار بلاغت است، چندان روشن و قطعی نبوده است. ثانیاً این که جاحظ در ادامه بحث تشبیه از استعاره نام برده، ممکن است نشانگر توجه او به نزدیکی میان این دو باشد، اگرچه در تعریف خود از استعاره به این نکته اشاره‌ای نکرده است. آخرین نکته این که تصویر مورد نظر جاحظ یعنی گریستن ابر، موردی است که بعدها برخی از آن به عنوان «استعاره مکنیه» یاد کرده‌اند. اما احتمالاً جاحظ تنها گریستن را استعاره از باران دانسته و توجهی به ابر نداشته که در این صورت باید آن را - به تعبیر متأخرین - «استعاره تبعیه» دانست.

۱-۲. ابن قتیبه

یکی از کسانی که نمی‌توان نقش او را در شکل‌گیری بلاغت اسلامی انکار کرد، ادیب و عالم بزرگ قرن سوم، ابن قتیبه دینوری (متوفی ۲۷۶ق) است. وی صاحب آثار فراوانی در حوزه‌های مختلف از جمله نقد شعر و تعلیم کاتبان و شاعران است. از آثار مشهور او در این زمینه می‌توان به *ادب الکاتب و الشعر و الشعراء* اشاره کرد. اما کتابی که در آن به طور مشخص و مفصل به مباحث بلاغی از جمله مجاز و استعاره پرداخته، *تأویل مشکل القرآن* نام دارد. وی در این

کتاب اگرچه ظاهراً دو باب جداگانه را به مجاز و استعاره اختصاص داده، اما توضیحات و مثال‌هایی که برای هر یک ذکر کرده، نشانگر آن است که در نظر او نیز محدوده مجاز و استعاره آن‌گونه که ما می‌پنداریم، نبوده و با تعاریف بعدی آن‌ها تفاوت داشته است.

ابن قتیبه همچون ابو عبیده - صاحب *مجاز القرآن* - بر اهمیت درک مجاز در فهم درست آیات قرآن تأکید دارد. وی در ابتدای گفتار خود در باب مجاز می‌نویسد که «مجاز موجب شده بسیاری از مردمان در تأویل و تفسیر خود دچار اشتباه شوند» (ابن قتیبه، ۱۹۷۳: ۱۰۳) و در توضیح این سخن، مسیحیان را مثال می‌زند که در تفسیر این گفته مسیح در انجیل که «پدرم مرا می‌خواند و من به سوی او می‌روم» به راه خطا رفته‌اند و پدر را به معنای واقعی آن گرفته‌اند؛ حال آنکه باید مجاز آن‌را درمی‌یافتند و آن‌را تفسیر می‌کردند. در ادامه، ابن قتیبه نمونه‌هایی را از کاربرد مجاز در آیات قرآن آورده است که برخی از آن‌ها جنبه استعاری دارند. از جمله آن‌ها می‌توان به مواردی اشاره کرد که سخن گفتن یا سایر افعال انسانی به موجوداتی غیر انسان نسبت داده شده است؛ نظیر آیه «یومَ نقول لجهنم هل إمتلأت و تقول هل من مزید^۱» (روزی که به دوزخ می‌گوییم «آیا پر شدی؟» و او می‌گوید «باز هم هست؟») که در آن از دوزخ سؤال شده و او جواب داده است (همان: ۱۰۸).

اما پس از شواهد فراوانی که برای مجاز نقل شده‌اند، ابن قتیبه بابتی را به نام استعاره آورده و در توضیح آن نوشته است: «اعراب کلمه‌ای را به عاریت می‌گیرند و در جای کلمه‌ای [دیگر] می‌گذارند. این کلمه، به دلایلی چون مجاورت (همنشینی) یا مشاکلت (همسانی)، نماینده آن دیگری است» (همان: ۱۳۵). مثالی که ابن قتیبه برای تعریف خود از استعاره ذکر کرده، این است که اعراب گاه واژه «سما» (آسمان) را به جای باران به کار می‌برند؛ به این علت که باران از آسمان فرو می‌آید. آنچه از این تعریف و مثال آن برداشت می‌شود، همان مجاز مرسل است. با این همه باید گفت در میان شواهد قرآنی که در این باب ذکر شده‌اند، نمونه‌های زیادی از استعاره به معنای واقعی آن وجود دارد و در کنار آن‌ها مواردی از مجاز یا کنایه نیز به چشم می‌خورد.

از جمله نمونه‌های بارز استعاره که در این کتاب نقل شده، این آیه شریفه است: «أَوْ مَنْ كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي الْأَرْضِ كَمَنْ مِثْلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا» (آیا کسی که مرده است و ما آن را زنده می‌کنیم و نوری برایش قرار می‌دهیم که با کمک آن در زمین راه برود، با کسی که در تاریکی‌هاست و از آن به در نیامده، یکسان است؟). چنانچه ابن قتیبه می‌گوید، در این آیه «مرگ» به جای کفر، «زندگی» به جای هدایت و «نور» به جای

ایمان به عاریت گرفته شده است (همان: ۱۴۰). مواردی که در این آیه آمده، جملگی از مواردی هستند که بعدها آن‌ها را استعاره مصرّحه نامیده‌اند.

مورد دیگری که ابن قتیبه در این کتاب به نحوی به آن اشاره داشته، موردیست که بعداً «استعاره تهکّمیه» نامیده می‌شود. ابن قتیبه در بابی با عنوان «مقلوب» به کلماتی از زبان عربی می‌پردازد که در معنای متضاد خود به کار می‌روند. به گفته او چنین امری به دلایل مختلف صورت می‌گیرد که یکی از آن‌ها «استهزاء» یا تمسخر است؛ مانند آنکه به فرد حبشی، «ابوالبیضاء» گفته شود (همان: ۱۸۵). مثالی که او از قرآن مجید برای این مورد نقل کرده، جمله‌ایست که قوم شعیب (ع) که منکر و مخالف او بودند، خطاب به وی می‌گویند: «إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ» (به راستی که تو بردبار و رشیدی!). بعدها زمخشری به بررسی بیشتر چنین مواردی در قرآن می‌پردازد و پس از او این شیوه بیانی به عنوان یکی از انواع استعاره، تحت عنوان استعاره تهکّمیه، در کتب بلاغی ثبت می‌شود.

۱-۳. ابن معتمر

اگرچه اشاره به مباحث بلاغی در آثار زبان‌شناسان و متکلمانی چون سیبویه و جاحظ نیز دیده می‌شود، کتاب البدیع اثر عبدالله ابن معتمر (۲۴۷-۲۹۶ق) را که در نیمه دوم قرن سوم هجری نوشته شده،